

بجنابان مستطابان عالی مطلق را بمرض برسائیم . آقایان محترم میداند که ما بیچارگانی هستیم عیالبار و کارمان زراعت است و آرزویمان این است که يك لقمه نانی بدست بیاوریم و سلامتی ذات مبارک اعلیحضرت همایونی شاهنشاه جمجاه بخوریم ودعاگو باشیم . ما قرنهاست که جز این آرزویی در دل نمی‌پرورانیم و همیشه باتمام وسایل سعی داشته‌ایم که علاقه خودمان را باتبات برسائیم . اما بدبختانه ما مردم فقیر و بینوائی هستیم وسال دوازده ماه زنهار و بجهه‌ایمان از گرسنگی میانند و حاصل کار و زراعت ما کفاف نمیدهد و اگر از معامله جزئی خرید و فروش اسرا صرف‌نظر کنیم - معاصی‌ای که باحدی ضرر نمیرساند - از بزرگ و کوچک ومرد وزن همه از گرسنگی تلف خواهیم شد . باین وصف آیا خدارا خوش می‌آید که مدام در صده آزار واذیت ما باشند .

در جواب گفتیم فرمایشات جناب مستطاب عالی را کاملاً تصدیق میکنم . ما هم سربازهای بیچاره‌ای هستیم و هیچ نمیدانیم اصلاً برای چه و بجهه مقصود ومنظوری مارا از خانه و زندگی جدا ساخته و بدینجا فرستاده‌اند و الان هم اگر از راه لطف و کوچک پروری بما اجازه بدهید که به مشهد برگردیم خدارا شکر و تا زنده‌ایم متنون مراسم شما خواهیم بود .

ترکمن پیر در جواب گفت ای کاش خدا میخواست و این کار امکان پذیر بود . هم خود من و هم همراهانم با جان و دل حاضریم که هر نوع خدمتی از دستمان ساخته باشد دریغ ومضایقه نداریم و حتی حاضریم اسبهای خودمان را هم در اختیار شما بگذاریم . اما محض رضای خدا خودتان حکم بکنید و ببینید وضع وروزگار ما دل سنگ را آب میکند یانه . دولت ابد مدت ایران بی جهت برضد ما قتلون کشیده و ما بیچارگانی را که آزارمان حتی بیمار ومورم نمیرسد مورد عذاب و عتاب قرار داده است . خودتان متوجه قحطی هستید ، اگر شما شام و نهار درستی نخورده‌اید ماهم الان درست يك هفته است که شکمان خالی است و گرسنگی جانمان را بایمان رسانیده است . آیا باین حال بهتر نیست که شما همراه ما بیآئید . خداگواه است که پشیمان نخواهید شد و ما نهایت محبت را در حق شما خواهیم داشت . مقصود ما این نیست که شما را در بخارا ویا در خیوه بفروشیم . ما شمارا نزد خودمان نگاه خواهیم داشت و برادرانه باشا معامله خواهیم داشت و وقتی کسی وکاز شما در صدر برآیند که بیایند وسر بها داده شمارا بخرند درباره قیمت ابتدا سختگیری نخواهیم کرد . آیا این راهی که پیش پای شما میگذاریم بهتر از آن نیست که بروید تواین راههای خراب تفقو طعمه گرگ و لاشخوار بشوید . آیا زندگی گرم و نرم در زیر چادرهای ما بهتر ازین بیچارگی نیست .

ما همه ساکت و متفکر ماندیم . پیر مرد قیافه حق‌بجانبی داشت . رفقایش هم بصدا درآمدند و حرفهایی که از نان تازه وماست و پنیر و کباب کوسفند زدند آب بدانان ما آورد .

نمیدانستیم چه جوابی بدهیم و همینقدر می-

دانم که طولی نکشید که همه تفنگهایمان را بر زمین انداختیم و بدنبال ترکمنها براه افتادیم .

اسیر ترکمنها

همینکه بدنبال فرستادگان بمحل موعود رسیدیم یکمدا ، خندان و شاد ، بما تبریک و خوش آمد گفتند . طولی نکشید که مارا در میان انداخته براه افتادند . ترس ما زایل شده بود و با آنها می‌گفتیم و می‌خندیدیم و فقط اگر کسی از ما با ست می‌کرد مورد عتاب و خطاب صاحب و اربابش واقع می‌گردید و پشتش مزه ضربت شلاقی می‌چسبید . ازین گذشته واقعا حق شکوه و شکایتی نداشتیم . افسوس که با آن حال خستگی و کوفتگی هشت ساعت تمام مجبور بودیم با پای پیاده خودمان را بجلو بکشیم قبل از آنکه باردوگاه برسیم .

زنان و کودکان باستقبالمان شتافتند جشن پر سرو صدائی بود ولی افسوس که ما شوهران و برادران بعضی از آن زنهار و پدرهای برخی از آن کودکان را در همان ایام کشته بودیم و دل پری از ما داشتند . خودتان خوب میدانید که زن جنا در هر نقطه‌ای از دنیا بدجنس و شریر و خبیث است ولی چنین زنی از هرزنی شریرتر وجانورتر است . بلاتی که برسما آوردند گفتنی نیست . اگر مردها گذاشته بودند تمام مارا باندندان و ناخن تکه‌وپاره کرده بودند . بجهه هم دست کمی از زنهار نداشتند و چیزی نممانده بود که مارا بضرر سنگ شهید کنند . خدارا شکر که مردها نفع و ملاحظان دراین نبود که اسرا را بدست این زنهار و بجهه‌های گرگ صفت بپارند وهر طور بود گاهی بزور فحش و دشنام واحیاناً سبلی و لگد و زمانی با خنده و شوخی مارا از چنگ این عفریتهای کوچک و بزرگ بیرون آوردند و بجائی که اختصاص باسیرها داشت بردند . راستش این است که از فحش و ناسزای این زنهار و کودکان زیاد آزاری بما نمیرسید ولی سوز چنگ و دندانشان مساله دیگری بود که آدمیزاد قوه تحمل آنرا ندارد .

همینکه مارا از حریم هلاکت بار زنهار و کودکان دور ساخته به محل نسبتاً امنی بردند بنای سرشماری را گذاشتند ونام و نشانمان را ثبت کردند و چنانکه شاید وباید گوشزدمان ساختند که اگر خدای نخواست شیطان در پوست کسی از ما برود و بخیال گریختن بیفتد جابجا با گنوله کارش را خواهد ساخت .

سپس مارا میان سوارانی که مارا اسیر گرفته بودند تقسیم کردند و هر کدام از ما فهمیدیم که از آن ساعت ببعد بنده و برده هستیم که خدا نصیب گرگ بیابان نکند ...

سهم سوارها مساوی نبود بلکه به نسبت مقام بعضی ده سراسیر و به برخی دیگر پنج ویا حتی دوسر بیشتر ترسید . من نصیب جوانی شدم که از همانجا مرا يك راست بجای خود برد . ادامه دارد

از : هانری دو کولی بوف دو بلوک و بل ترجمه : سید محمدعلی جمالزاده

بلای ترکمن در ایران قاجاریه

از زبان يك صاحب منصب فرانسوی

قسمت پنجم

ستون قتلونی که همراه آن براه افتادم و در واقع باید مشتمل بر يك هزار نفر باشد بیشتر از چهار صد پانصد نفری نداشت و بفرماندهی جهانسوز میرزا از اردوگاه قلعه قوطی (۱) بجانب دره «اردربند» (۲) که سابقاً محل اقامت ایل تیموری بوده است حرکت نمود . ایل تیموری از ایلیات ترکمن است که بعضی تیره‌های آن در اطراف سرخس سکنی دارد . تیموریا امروز رعیت ایران هستند و چون با دولت ایران قراردادی امضا کرده‌اند مجبور شده‌اند در سرزمین خراسان سکنی بگیرند .

رودخانه شاهی (نام دیگری رود طوس است) از کوهستانهای اطراف شهر مشهد سرچشمه می‌گیرد و از خرابه های شهر طوس عبور میکند و بهمین مناسبت آنرا رودخانه طوس هم نامیده‌اند . این رودخانه پس از آنکه مقداری از آبش در طی راه بمصرف آبیاری در کشاورزان میرسد بجانب دره اردربند روان میگردد و باز چشمه‌ای از آب کدر و گل آلودی که مزه آنرا تغییر میدهد در آن

میرود و سراجچه در امتداد سرفی در رودخانه
تحن که آبرو رود هرات هم میماند میرود
درین راه و نزدیک آن رودخانه سنگهادهای
زیستیم سه تا ده پغرا (۳) که از بیخ هجوم
تراکنه در دور دور آن استحکاماتی ساخته شده است.
دوری بالای ده فکده دیگری زیستیم که چند ماه
پیش از آن در آن راهی آن دست تراکنه اسیر
شده بودند.

مزرلی که در طی راه بود و از آن عبور
کردیم سدهای آن خوانده است.
چهار گنبد ا جرابهای بود در ساحل رودخانه
بروز آن (قلعائی در بالای کوه) که از کنار
رودخانه مری بود و برای جلوگیری از ترکمه
ساخته شده است و از آنجا راهی هم وجود دارد
که به سرخس میرود و کوهی بر آن راه نوروآباد
است (۲) از درین راه.

در موقعی که ما از آنجا گذشتیم در قلعه
اردر بند چهل سده نظامی بود و غارهای خوب ساختو
داشتند و وقتی در ماه دسامبر سال ۱۸۶۱ میلادی
در مراجعت (پس از مدتها اسیر بودن بدست
ترکمنها) بدینجا رسیدیم دیده خراب شده است و
دیگر احدی در آنجا دیده نمیشد ولی قدری پلینتر
قلعه دیگری ساخته شده بود بنام سورجه (۴) و در
حدود دوست هزار سرباز در آنجا ساختو بود.

سواحل رودخانه صدای سزار بود که برای
عبور مجبور بودیم آنها را سوراخیم و گاهی
مسانی در حدود یک کیلومتر در حریم واقع
مگردند و بسیاری گراز و آغور و حیوانات دیگری
وحتی زنده بیرون میخاستند بجزرها شده میدیدند
و ما با تفنگ و با شمشیر آنها را میزدیم می
کردیم.

من يك گراز کتم و چون میدانم که
مستعدان گورتن آنها حرام میدانند خیال داشتم
بعضی از قطعات آنها را کارن بریده یا خود همراه
بردارم و وارد جابر شده که کرد لازم را با خود
ساورم ولی در مراجعت تعجب بر تعجب افزون
وقتی دیدم يك نفر از سابعیان اکت و خون آلود
از شکم گراز بیرون آمد و همینکه کاشف بعمل
آمد معلوم شد که سواجت تشخیص اطبی ایرانی
حون گراز برای معالجه مرض روماتیسم بسیار
مؤثر است . من در هیچ کجای دنیا گرازهایی باین
حالی و بزرگی ندیده ام .

از سورجه از راه کوهستان بدست نوروآباد
روان شدم . نوروآباد قلعهائی بود با ساکنانی
در حدود دوست نفر که در داخل دشت سرخس
و در ساحل جب رودخانه تهن واقع شده بود .

این رودخانه از حوالی هرات سرچشمه می
گیرد و بنسبت ابلی بنام تهن که در سواحل آن
ساکن است بنام رود تهن خوانده میشود .

نوروآباد در حقیقت سرحد خراسان است
چون قلعه و استحکامات سرخس هر چند تعقی بسته
ایرانیان دارد ولی زمین آنجا تعقی با آنها ندارد و
حق ندارد بدانجا وارد شوند (مگر برای بدست
آوردن چوب و علوفه برای چهار پایان) .

قشون در روز اول ماه ژوئن به سرحد رسید
و در آنجا اردو زدند از شهدای آنجا پس فرسخ
بسیر راه بستند .

در هفتم الایم قشون در رود تهن
طرف شمال روان بوده است و پس از آنکه سرخس
و اطراف آنرا مسربت مساحت باران محدود
و کوچکقوم (۵) پیش میرفتند سرخس کوهی که
بدست ایرانیان در حدود ده نواز در سال پیش ساخته
شده است در برای حسی و استحکاماتی است و در بعضی
از برجها خوب گذاشته اند .

سپون دوم قشون در روز هفتم ژوئن وارد
شد و وارد و گاه خود را در بین اردوگاه ما قرار
داد و از آن روز بعد راه را معاً شانه پشته
میدویدند .

روز چهاردهم ژوئن از مغربی که با جوت
و شاحه های درخت بر روی آنجا ساخته بودند
در شبیم عبور کردیم قشون در حدود معسارزیدی بز
و گوسفند و اسب و قاطر و مدین هم همراه
داشت که حین اسباب و آذوقه سه ماهه بودند .
سرازها هم خودشان عده زودتی خر داشتند که
بازوبه و نسی آنها را میبرد و معلوم است که
چنین قشونی سده اداره میتریبند و عدم انضاط
حرکت میکردند .

پس از طی مسافتی چند (کوهه ولی بسیار
سخت و تشویر) و عبور از راهی برگردو حاک
که يك طبقه نیک بر آن نسیم بود و تا فورک
تر آن فرو میرویم سرانجام در روز ۲۸ ژوئن به
گرگ تبه رسیدیم .

سپاهکام اعلام خطر داده شد و معلوم گردید
که گروهی از ترکمنها معسار يك هزار نفری

شیخون ردهات و سه نفر را کشته و حدین نفر را
زخمی کرده اند .

فرزای آن روز نیز حسنه کردند و چند نفر
حربز را اسیر کرده ولی ایرانیها آنها را تعاقب
کردند و سه نفرشان را بقتل رسانیدند و اسیر هزارا
پس گرفتند . ایرانیها سرهای بریده ترکمنها را
بالای بیره کردند و بیره همرا وسط میدان بر زمین
کوبیدند .

بکی ازین سه سر بریده مایه تعجب من گردید.
سری بود تراشیده با ریش بلند و سر نیزه از
سوراخی که گلوله تنگ بر پشت کردن بجای
گذاشته بود رد شده از زیر ریش بیرون آمده
بود و حسنههای ترکمن معمول باز بود و ما يك نوع
طعن و طنز مخصوص داده نگاه میکردیم .

اردو پس از آنکه معسار زیادی آب درخیکها
نمود و خیکها را برگرد چهار بابان باز کرد در
روز دوم ژوئن . يك ساعت بعد طهر حرکت
آمده بحالت کوچکقوم عزیمت کرد .

(۱) Kalaghouti . املائی این کلمه
بر مترجم معلوم نگردید و شاید « کله قوطی »
یا کلمه دیگری شبیه باین باشد و در نقشه ایران هم
که در دسترس بود پیدا نشد .

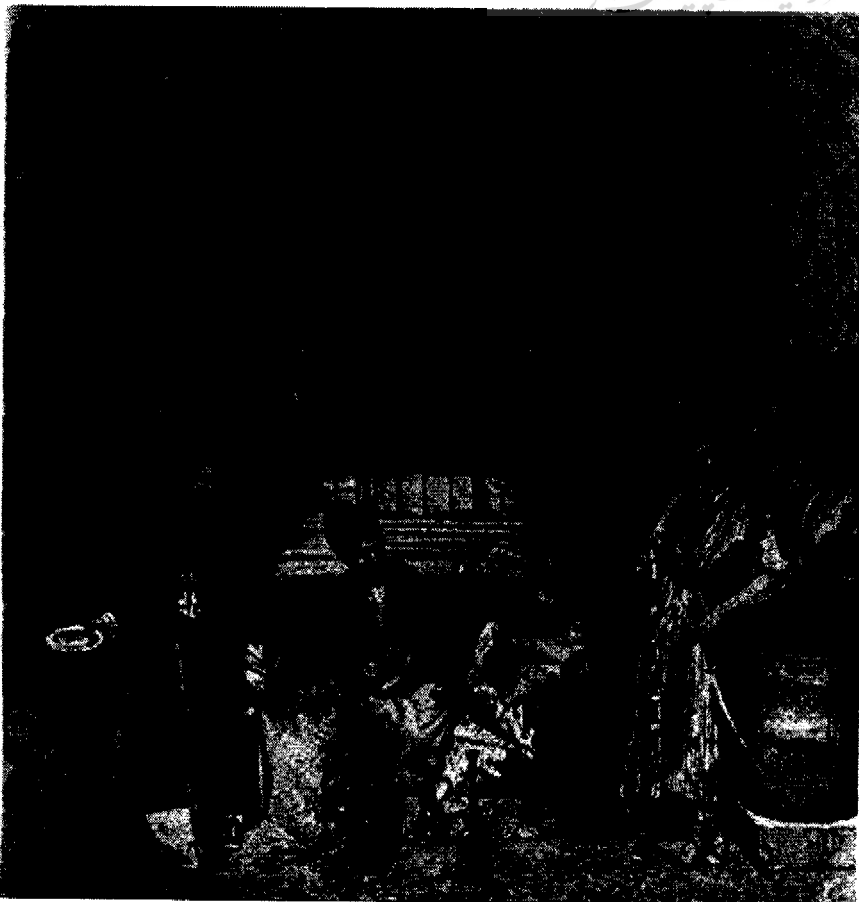
(۲) Arderbend

(۳) Gharabaghra

(۴) Surdjé

(۵) Coutchacoum . باز يك مترجم

دیگر معذرت میطلبم که املائی صحیح این کلمه را
نشدانم (ج . ز) .



قسمت درونی يك جادر ترکمن